

اوسنه‌ها و افسانه‌های مازندران

اوسنه‌های مازنی و افسانه‌های مردم مازندران عنوان مجموعه قصه‌هایی است که به ترتیب توسط نادعلی فلاح و اسدالله عمادی گردآوری، چاپ و منتشر شده است. انتشار این کتاب‌ها در منطقه‌ای معین و در فاصله زمانی نزدیک به هم نشان از عمیق‌تر شدن روند میمونی است که از چند سال پیش نسبت به ادبیات شفاهی در نقاط مختلف ایران آغاز شده است. این توجه عمومی و سراسری در حقیقت پاسخی خودجوش از سوی پژوهشگران بومی به ضرورتی است که علی‌القاعده باید توسط اولیای فرهنگی کشور سامان‌دهی و هدایت شود.

نگارنده با مطالعه این کتاب‌ها به امتیازات و کاستی‌های مشترکی در آنها برخورد کرد که کوشش می‌کند در سطور زیر به گونه‌ای مختصر این موارد را توضیح دهد:

۱- روایت‌های هر دو کتاب از مناطق محدودی تهیه شده است. فی‌المثل از مجموع چهل و دو روایت کتاب **افسانه‌های مردم مازندران** بیست و هشت روایت آن (قریب ۶۷٪) از روستای کاورد و مجموع روایت‌های کتاب **اوسنه‌های مازنی** از پنج روستا ضبط و ثبت شده‌اند. این موضوع نشان‌دهنده گسترده‌گی قصه‌های شفاهی در میان مردم بوده که خود از علاقه آنها به قصه و قصه‌گویی خبر می‌دهد. نکته دیگری که در همین زمینه قابل توجه است موضوع راویانی است که هر یک چندین قصه را روایت کرده‌اند. فی‌المثل در **اوسنه‌های مازنی** فردی به نام قربان علی فلاح از روستای فولادکلا نه قصه (یک سوم قصه‌های کتاب) را روایت کرده است. در کتاب دیگر نیز از خانم قصه‌گویی تعداد ده روایت (یک چهارم مجموع قصه‌های کتاب) ثبت شده است. نمونه‌های چنین راویانی، که یادآور مشهدی گلین خانم هستند، در سایر نقاط کشور نیز وجود دارد که البته و متأسفانه بیشتر آنها افرادی با سنین بالا هستند. همین نکته اخیر حساسیت بیشتر پژوهشگران ادبیات شفاهی و مسئولین فرهنگی جامعه را در این زمینه طلب می‌کند.

۲- آنچه در این دو کتاب چاپ شده است اگرچه با قصه‌هایی که از سراسر ایران در دست داریم تفاوت اساسی به لحاظ ژرف ساختی ندارند اما روستا ساخت بسیاری از آنها با آنچه تاکنون چاپ شده است تفاوت و تباین قابل توجهی دارند. این روایت‌ها حتی با آنچه پژوهشگر قدیمی و پرتلاش منطقه مازندران، سید حسین میرکاظمی، دارای تازگی‌های

معین و مشخصی است و همین موضوع ارزش کار گردآورندگان و نیز اهمیت محتویات این کتاب‌ها را بیشتر می‌کند.

آنچه در این باره گفته شد در قصه‌هایی که از چند اپیزود تشکیل شده است بیشتر به چشم می‌خورد. همان‌گونه که می‌دانیم بخشی از قصه‌های ایرانی خود از چند قصه فرعی شکل یافته است. در روایت‌های متفاوت این قصه‌ها معمولاً یک یا دو قصه فرعی کم و زیاد یا جابه‌جا می‌شود. آنچه در این کتاب‌ها از چنین قصه‌هایی روایت شده است تفاوت نظرگیری در قصه‌های فرعی است. در این باره می‌توان به روایت‌های زیر اشاره کرد:

الف - از کتاب **اوسنه‌های مازنی**: سلطان مار - که روایتی دیگر از **سبزه‌قبا** یا **بی‌بی‌مهر نگار و خسته‌خمار** است.

- کوه عجایب که روایتی دیگر از **کاکل زری و دندان مروارید** است.

- تنبل ابراهیم.

ب - از کتاب **افسانه‌های مردم مازندران**:

- پسر عاشق و مرد جادوگر

- سیب خندان، انار گریبان

- پیشگوی خوش شانس

۳- تعدادی از متن‌هایی را که در این کتاب‌ها به عنوان قصه (افسانه) یا اوسنه معرفی شده‌اند، نمی‌توان در ردیف این ژانر قرار داد. برخی از آنها را باید تمثیل نامید مانند **سالی که سلیمان بچه زاید** (ص ۱۳۶ - از کتاب اسدالله عمادی)، **بی‌گناه دانا** (ص ۵۷ - همان) - **فرشته آمین گو** (ص ۱۱۶، کتاب فلاح) و برخی را نیز باید از گونه لطیفه محسوب کرد مانند **عاروس مار حقه باز** (ص ۱۱۰ - همان کتاب)

۴- در هر دو کتاب مقدمه‌هایی وجود دارد که متأسفانه دارای نکات غیردقیقی هستند این موضوع به ویژه در مقدمه کتاب «افسانه‌های مردم مازندران» به چشم می‌خورد. گردآورنده به زعم خود مشخصات و ویژگی‌های افسانه‌های مازندرانی را از متن روایت‌های ضبط شده احصاء کرده است. اما آنچه در این مقدمه به خواننده ارائه می‌شود چیزی جز برخی از ویژگی‌های عام قصه‌های ایرانی نیستند که به یک مورد آن در زیر اشاره می‌شود:

نوشته‌اند: «شاه عباس در افسانه‌های مازندرانی انسانی هوشمند و



گسترده است. فی‌المثل تغییر دین ایرانیان از زرتشتی به اسلام را می‌توان به عنوان یکی از عوامل تغییر و تبدیل پادشاهان ساسانی به پادشاهان مسلمان در قصه‌های مردم محسوب کرد. البته درباره شاه عباس موضوع احتمالاً از این فراتر بوده و می‌تواند به کیفیت و نوع سازمان دهی ارکان حکومتی نیز مربوط باشد. فی‌المثل در دوره صفوی یک سلسله رسمی تصوف به نام سلسله عجم با تشکیلات و تشریفات مفصل و دستگاهی عریض و طویل برای نظارت در کار قصه‌خوانان و شعبده‌بازان و اهل معارک و... تشکیل شد و شخصی به نام نقیب که مأمور رسمی دولت بود در رأس این سلسله قرار گرفت تا به کسانی که می‌خواهند وارد این گونه کارها شوند اجازه ادامه کار بدهد و فعالیت آنها را زیر نظر داشته باشد.

۴- در صفحات زیادی از هر دو کتاب نشانی از زبان گفتاری، که اساس زبان قصه‌های شفاهی را تشکیل می‌دهد، به چشم نمی‌خورد و به جای آن از زبان نوشتاری استفاده شده که در برخی موارد با «ذوق ورزی‌های ادبی» و متکلفانه نیز همراه است. این مشکل احتمالاً به این دلیل بوده که گردآورندگان مجبور بوده‌اند قصه‌های مضبوط خود را از گویش مازندرانی به زبان فارسی برگردانند. اگر آنها در برگردان قصه‌ها از کلید واژه‌ها، اصطلاحات و امثال زبان اصلی به مقدار بیشتری استفاده می‌کردند کار آنها بیش از حالت فعلی مورد استفاده خوانندگان حرفه‌ای و پژوهشگران قرار می‌گرفت. البته این مشکل در کتاب **اوسنه‌های مازنی** کمتر به چشم می‌خورد. گردآورنده، نادعلی فلاح، کوشیده از برخی واژه‌ها و اصطلاحات بومی در متن روایت‌ها استفاده کند و در این موارد معنی واژه‌ها و اصطلاحات را در پانویس به همراه الفبای آوانگاری توضیح داده است. یادآوری این نکته ضروری است که کتاب اخیر در پیشانی خود مقدمه‌ای خواندنی از دکتر احمد ابومحسوب دارد که از متن این مقدمه می‌توان به برخی از رهنمودها و هدایت‌های ایشان به گردآورنده آگاه شد. احتمالاً برخی از نقاط قوت کتاب را نمی‌توان بی‌ارتباط به رهنمودها و هدایت‌های فوق دانست. به رغم این موارد و به اعتبار نکاتی که در ابتدای همین نوشته آمد کتاب‌های **اوسنه‌های مازنی** و **افسانه‌های مردم مازندران** کتاب‌هایی خواندنی برای علاقه‌مندان ادبیات شفاهی هستند و برای پژوهشگران قصه‌های شفاهی متن‌هایی قابل استناد و با اهمیت محسوب می‌شوند.

دانا اما پیچیده توصیف شده است که بیشتر در لباس درویشی به این سو و آن سو می‌رود تا از اسرار کشور و مردم آگاه شود و این نگاه ریشه در تاریخ اجتماعی مازندران دارد.» و سپس حضور شاه عباس را در قصه‌های آن منطقه به مازندرانی بودن مادر او ارتباط داده و نوشته است: «[شاه عباس] به این سرزمین دلبستگی پیدا کرد و در آبادانی آن کوشید... به همین دلیل چهره خون‌ریز و ستمگر این پادشاه در افسانه‌های مازندران پنهان و ناپیدا است.» (**افسانه‌های مردم مازندران**، مقدمه) اولاً، آنچه درباره شاه عباس گفته شده که در «قصه‌ها با لباس درویشی به خانه‌های مردم سر می‌زند» اختصاص به مازندران ندارد و تقریباً در روایت‌های نقاط مختلف ایران از خوزستان تا خراسان به چشم می‌خورد.

ثانیاً، در قصه‌ها یا حتی حکایت‌های تاریخی معمولاً به ظلم و ستم پادشاهان مشخص و تاریخی کمتر اشاره می‌شود و این نیز اختصاص به مازندران ندارد. هرگاه در قصه‌ها بخواهند از ستم پادشاهان سخنی بگویند معمولاً به جملاتی مانند «پادشاهی بود که به مردم ظلم می‌کرد» یا «در روزگار گذشته شاه ظالمی زندگی می‌کرد» اکتفا می‌کنند. ثالثاً بخش قابل توجهی از قصه‌ها و حکایت‌هایی که به شاه عباس منسوب شده است قدمتی بسیار طولانی‌تر از زمان صفویان دارند و در متون کلاسیک ما به افرادی مانند هارون‌الرشید و پیش از او به انوشیروان منسوب شده است. مانند حکایت «نیت بد» شاه عباس مبنی بر خراج بستن به باغ میوه یکی از کشاورزان و سپس خشک شدن آن باغ بر اثر نیت بد شاه و تغییر نیت پادشاه که سرانجام شکوفایی مجدد باغ را در پی داشته است. از این حکایت بیش از ده روایت از نقاط مختلف ایران در دست است. در **شاهنامه** همین حکایت به بهرام منسوب شده است.

حضور شخصیت‌های تاریخی در قصه‌های شفاهی و به ویژه تغییر آنها از شخصیتی به شخصیتی دیگر از یک سو نیازمند تأمل و تعمق در تاریخ، فرهنگ و اندیشه جامعه و از سوی دیگر نیازمند کارهای میدانی